

## تأملی در دیدگاه و روش تفسیری علامه طباطبایی در بهره‌گیری از روایات

علی اکبر بابایی<sup>۱</sup>

### چکیده:

یکی از مسائل در خور دقت و تأمل چگونگی بهره‌گیری از روایات در تفسیر قرآن است، علامه طباطبایی (ره) مؤلف «المیزان» در این مسئله دیدگاه و روش تفسیری ویژه‌ای دارد. در این مقاله ابتدا دیدگاه و روش وی با استناد به مباحث «المیزان» در سه محور گزارش و سپس بررسی می‌شود و در بررسی ضمن اشاره به نقاط قوت دیدگاه و روش وی، تأمل‌هایی که در برخی دیدگاه‌ها و استفاده‌های وی از روایات به نظر می‌رسد در معرض داوری اندیشمندان قرار می‌گیرد.

**کلید واژه‌ها:** دیدگاه، روش تفسیری، روایات و علامه طباطبایی.

### مقدمه

در بهره‌گیری از روایات در تفسیر قرآن، دیدگاه و روش مفسران مختلف است. گروهی بر این باورند که قرآن را جز با روایت نمی‌توان تفسیر کرد (نک: راغب اصفهانی، ۹۳، طوسی، ۴/۱، بحرانی، یوسف ۱۶۹) و از معنا و مفاد آیات تنها به آن چه در روایات بیان شده یا روایتی موافق معنا و مضمون آن باشد می‌توان اعتماد و احتجاج کرد (حرّ عاملی، ۱۶۳، ۱۷۷، ۱۸۳، ۱۲۹) و در مقابل، برخی معتقدند در تفسیر به روایات نیازی نیست (طباطبایی،

۸۵، ۷۷/۳) و برخی مدعی هستند که حتی یک آیه (البته غیر از مفاتیح سور و حروف رمزی) در قرآن نیست که نشود آن را از خودش فهمید تا چه رسد به دیگر آیات حتی آیات متشابه (صادقی، ۲۸۹) و برخی روی آوردن به سنت را در صورت ناتوانی از تفسیر آیات به کمک خود قرآن لازم می‌دانند و به آن توصیه می‌کنند (ابن کثیر، ۴/۱) از نظر روش عملی نیز برخی در تفسیرهایی که نوشته‌اند به ذکر روایات در ذیل آیات اکتفا کرده‌اند، مانند «البرهان فی تفسیر القرآن» و برخی مانند طبری از اهل تسنن و فیض کاشانی از شیعه بیشترین مستندهای آنان در تفسیر آیات، روایات است و برخی مانند شیخ طوسی و امین الاسلام طبرسی از شیعه و فخر رازی و آلوسی از اهل تسنن به موازات بحث‌های ادبی و تاریخی و استناد به آیات دیگر قرآن از روایات نیز کمک گرفته‌اند و...

علامه سید محمدحسین طباطبایی از مفسران برجسته و ممتاز شیعه در قرن چهاردهم هجری است که با روشی نوین به تفسیر قرآن پرداخته و تفسیر ارزشمند «المیزان» را پدید آورده است. در نیاز تفسیر به روایات و حجیت روایات تفسیری دیدگاه ویژه‌ای دارد و در تفسیر خود با روشی خاص درباره روایات بحث کرده است. دیدگاه و روش تفسیری وی در بحث و استفاده از روایات امتیازهایی دارد و تأمل‌ها و کاستی‌هایی نیز در مورد آن به نظر می‌رسد. این مقاله برای اشاره به امتیازها و بیان تأمل‌ها و کاستی‌های دیدگاه و روش وی تهیه شده است، از این رو ابتدا دیدگاه و روش تفسیری وی با استناد به مباحث المیزان در سه محور: ۱- حجت بودن روایات؛ ۲- توقف نداشتن تفسیر بر روایات؛ ۳- توجه به روایات در تفسیر آیات، بیان شده و سپس به نقد و بررسی آن پرداخته می‌شود.

### الف - حجت بودن روایات

علامه (ره) روایات پیامبر و اهل بیت آن حضرت صلوات الله علیهم را در بیان آیات قرآن مطلقاً چه در بیان آیات متشابه و اسرار و تأویل آیات و چه در مدلول صریح و آشکار آیات حجت می‌داند ولی آرای صحابه و تابعین را مانند آرای سایر مفسران حجت نمی‌داند یعنی به بیان آنان بدون بررسی و روشن شدن صحت آن اعتماد و اتکا نمی‌کند وی ضمن تفسیر آیه «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ...» (النحل، ۴۴) آورده

است: «این آیه دلالت دارد که سخن پیامبر(ص) در بیان [همه] آیات قرآن حجّت است و این که بعضی گفته اند حجت بودن آن در نصّ و ظاهر (مدلول صریح و آشکار آیات) نیست، [بلکه] در بیان متشابهات و اسرار و تأویل آیات است، (آلوسی، ۱۴/۱۵۰) نباید به آن اعتنا شود. [دلالت] این [آیه] در مورد بیان خود آن حضرت است و بیان اهل بیت آن حضرت نیز به دلیل حدیث ثقلین متواتر و غیر آن به بیان آن حضرت ملحق می‌شود؛ اما بیان دیگران از صحابه، تابعین و دانشمندان، حجّت نیست؛ زیرا نه آیه شامل آنان می‌شود و نه روایت قابل اعتمادی بر حجّت بیان آنان به طور مطلق دلالت دارد.» (طباطبایی، ۱۲/۲۶۱)

در جایی دیگر، کسانی را که به بهانه وجود روایات ساختگی، روایات را به کلی کنار گذاشته اند، تخطئه کرده و کار آنان را سوء استفاده از وجود روایات ساختگی و تفریط نسبت به روایات دانسته و فرموده است: «همان گونه که قبول مطلق روایات، تکذیب موازینی است که در دین برای تشخیص حق از باطل تعیین شده و نسبت دادن باطل و سخن لغو به پیامبر(ص) است، رها کردن همه روایات نیز تکذیب موازین و لغو و باطل دانستن قرآن عزیزی است که باطل به هیچ وجه به آن راه ندارد؛ [زیرا] خدا [در قرآن] فرموده است: «وَمَا آتَيْكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا» (الحشر، ۷)؛ «آن چه پیامبر(ص) به شما عطا فرمود، بگیرید و از آن چه شما را نهی کرد، باز ایستید؛»، «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ» (النساء، ۶۴)؛ هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر برای این که به اذن خدا اطاعت شود.» اگر سخن رسول خدا(ص) و آن چه از آن حضرت برای ما که در زمان ایشان نبوده ایم، نقل می‌شود، حجّت نباشد، در امر دین هیچ سنگی روی سنگ قرار نمی‌گیرد.» (همو، ۱/۲۴۰)

در یکی از بحث‌های روایی در ردّ سخن مؤلف «المنار» که برای حرمت ذبیحه اهل کتاب مطالبه دلیل کرده، فرموده است: «اگر مراد وی از دلیل اعم از کتاب و سنت باشد کسی که ذبیحه اهل کتاب را حرام می‌داند در این حکم به روایاتی که برخی از آن‌ها را نقل کردیم استناد می‌کند و اگر مرادش دلیل از [خصوص] قرآن باشد با این که این تحکمی بدون دلیل است زیرا سنت در حجت بودن قرین کتاب است و از یکدیگر جدا

نمی شوند... (همان، ۲۱۴/۱۲) از این سخن نیز استفاده می شود که وی سنت (کلام پیامبر و امامان معصوم علیهم السلام) را همانند قرآن حجت می داند البته ایشان در سنت حاکیه (روایاتی که حکایت کننده کلام پیامبر و امامان معصوم علیهم السلام است) بین روایات متواتر و محفوف به قرائن قطعی و خبر واحد فرق می گذارد. در غیر احکام شرعی فقط روایات متواتر و محفوف به قرائن قطعی را حجت می داند و خبر واحد را هر چند سندش صحیح باشد جز در احکام فرعی حجت نمی داند مگر به مقداری که با مضمون آیات موافق باشد و دلیل وی بر این دیدگاه نخست این است که حجیت شرعی دائرمدار آثار شرعی است و در غیر احکام شرعی آثار شرعی وجود ندارد و دیگر این که بنا و سیره عقلا چنین است. در بحث روایی آیات ۱۲۵-۱۲۹ سوره بقره تصریح کرده است که در اصول معارف دینی فقط کتاب و سنت قطعی حجت است (همان، ۲۹۳/۱)؛ در بحث روایی آیات ۲۵۹ و ۲۶۰ بقره در مورد روایات داستان «عزیر» یا «ارمیا» فرموده است: این ها خبر واحدند و قبول آن ها لازم نیست (همو، ۳۷۸/۲)؛ در تفسیر آیه ۲۳ سوره مائده در اشکال بر تفسیر بعضی مفسران فرموده است: «این تفسیر به استناد بعضی از روایاتی است که در تفسیر این آیات وارد شده است، ولی آن روایات خبرهای واحدی هستند که شاهی از قرآن و غیر آن بر محتوای آن ها نیست». (همانجا، ۲۹۱/۵-۲۹۲)؛ در بحث روایی آیه ۶۷ سوره مائده در نقد کلام صاحب المنار گفته است: «این روایت از آحاد است، نه متواتر است و نه از روایاتی است که قرینه قطعی بر صحت آن باشد و از بحث های گذشته ما روشن است که ما بر خبرهای واحد در غیر احکام فرعی طبق میزان عام عقلایی (سیره و بنای عقلا) اعتماد نمی کنیم». (همانجا، ۵۷/۶). در بحث روایی آیات ۱۷-۲۴ سوره توبه باز در نقد کلام صاحب المنار فرموده است: «روایات تفسیر در صورتی که آحاد باشند، حجت نیستند، مگر به مقداری که با مضمون آیات موافق باشند؛ زیرا حجیت شرعی دائر مدار آثار شرعی است، پس [حجیت آن ها] منحصر به احکام شرعی است اما روایاتی که درباره قصه ها و تفسیر آن است، از حکم شرعی خالی اند و هیچ حجیت شرعی ندارند.» (همانجا، ۲۱۱/۹ نیز ر.ک: ج ۱۰، ص ۳۴۹ و ۳۶۵ و ج ۱۴، ص ۲۰۵-۲۰۶).

### ب - توقف نداشتن تفسیر بر روایات

علامه (ره) به منبع بودن روایات در فهم دین اعتقاد دارد و همان گونه که گذشت رهاکردن همه روایات را تکذیب موازین و لغو و باطل دانستن قرآن عزیز می‌داند (ر.ک: همان، ۲۴۰/۱) و در موارد متعددی از میزان به نقش انحصاری سنت در تفسیر و تبیین مطالب و جزئیات احکام اشاره کرده (المیزان، ۲۴۶/۲، ۲۲۱/۵، ۳۲۷) و در یکی از بحث‌های روایی فرموده است: «تفصیل احکام و همچنین تفصیل قصه‌های پیامبران و امم پیشین [و معاد از اموری است که بدون بیان پیامبر صلی الله علیه و آله راهی برای تلقی و فهم آن‌ها نیست (همانجا، ۸۴/۳) ولی طبق مکتب تفسیری اش فهم معنای آیات و تفسیر آن را متوقف بر روایات نمی‌داند و معتقد است بدون استمداد از روایات نیز می‌توان معانی و مقاصد قرآن کریم را فهمید و تبیین کرد (همانجا، ج ۱، ص ۶، ۸، ۹، ۱۱ و ج ۳، ص ۷۷) از معنایی که برای «هُنَّ أُمَّ الْكُتُبِ» (آل عمران، ۷) و ام‌الکتاب بودن آیات محکم اختیار کرده، نتیجه گرفته است که آیات محکم تبیین آیات متشابه است و فرموده است: «والقران یفسر بعضه بعضا فللمتشابه مفسر و لیس الا المحکم» (همانجا، ۴۳/۳) از این که مفسر آیات متشابه را منحصر به آیات محکم دانسته معلوم می‌شود به اعتقاد وی تمام آیات متشابه را به کمک آیات محکم می‌توان تفسیر کرد و حتی در تفسیر آیات متشابه نیز به غیر قرآن نیازی نیست. در بیان تفسیر به رأی نیز پس از آن که تفسیر به رأی را تفسیر بدون استمداد از غیر دانسته، فرموده است آن غیر ناگزیر یا قرآن است یا سنت اما این که آن غیر سنت باشد هم با قرآن منافات دارد و هم با سنتی که به مراجعه به قرآن و عرضه روایات بر آن فرمان می‌دهد پس برای رجوع به آن و کمک گرفتن از آن در تفسیر قرآن جز خود قرآن باقی نمی‌ماند (همانجا، ۷۷/۳). البته کمک بودن روایات در فهم آیات و قصه‌های آن را پذیرفته است (همانجا، ۲۳۶/۵ و ۲۴۳/۱۰) و معلم و مبین بودن پیامبر را نسبت به آیات نفی نمی‌کند ولی می‌فرماید شأن پیامبر صلی الله علیه و آله در این مقام فقط تعلیم است و تعلیم جز این نیست که معلم خبیر ذهن متعلم را ارشاد می‌کند به چیزی که دانستن و دست یافتن به آن دشوار است نه چیزی که بدون تعلیم فهم آن ممتنع باشد تعلیم فقط آسان کردن راه و نزدیک کردن به مقصد است (همانجا، ۸۵/۳).

## توجه به روایات در تفسیر آیات

در تفسیر و بیان معنای آیات نیز هرچند طبق مکتب تفسیری اش جز در مواردی اندک به روایت استناد نمی کند ولی غالباً معنایی را که با استمداد از آیات دیگر بیان می کند، مطابق با روایات مربوط به آن آیات است و بعید نیست که در فهم معنای آیات از روایات الهام گرفته باشد؛ یعنی ابتدا روایت، او را به معنای آیه توجه داده سپس ایشان با تدبیر در سیاق آیه و آیات دیگر قرآن به آن معنا رسیده باشد. همچنین، ایشان در سراسر این تفسیر پس از فراغ از تفسیر یک یا چند آیه، با عنوان «بحث روایی» بخشی از روایات تفسیری یا مربوط به آیات را گزینش و غالباً با حذف سند<sup>۱</sup> و گاهی با تقطیع متن<sup>۲</sup> ذکر و بررسی می کند.<sup>۳</sup> روایات را هم از منابع شیعی گزینش کرده و هم از منابع اهل تسنن و به نقل روایت از مصادر شیعی اکتفا نکرده است. اگر در معنای روایت ابهامی باشد، توضیح می دهد و به تعارض ظاهری برخی روایات اشاره و در رفع آن بحث می کند. (نک: همانجا، ۱۵۰/۱، ۳۸۴) در مواردی به کمک آیات، روایات را معنا می نماید (نک: همانجا، ص ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۸۶) و گاهی معنایی را که دیگران برای روایت بیان کرده اند، به نقد و بررسی می گذارد. (نک: همانجا، ۱۴۶/۱، ۲۲۴-۲۲۶)

بخشی از روایاتی را که در تأویل و تطبیق آیات بر امامان معصوم علیهم السلام یا دشمنان آنان است، آورده و در مواردی آن ها را از قبیل «جری» (تطبیق آیه بر مصداق) (نک: همانجا، ج ۱، صص ۴۱، ۴۶، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۹۱، ۳۹۲، ج ۲، صص ۵۹، ۴۰۴، ج ۴، صص ۳۸۴، ۳۸۵، ج ۵، صص ۳۳۳، ج ۹، صص ۳۱۸، ج ۱۳، صص ۳۷۷، ج ۱۶، صص ۱۴۲) و در مواردی از معانی باطنی آیات بشمار آورده است (نک: همانجا، ج ۱، صص ۳۱۵، ج ۹، صص ۲۱۶، ج ۱۶، صص ۳۶۸،

۱- گاهی هم تمام سند روایت را نقل می کند، برای مثال، در بحث روایی آیات ۱ - ۶ سوره مجادله روایتی را از تفسیر قمی با سند کامل آورده است (رک: طباطبایی، ۸۱/۱۹).

۲- مانند روایتی که در بحث روایی آیات ۱ - ۵ سوره حمد از کافی و چند کتاب دیگر از امام صادق (ع) در تفسیر «بسم الله الرحمن الرحيم» با تقطیع متن آورده است (رک: همان، ۲۲/۱).

۳- البته در بخش اندکی از آیات بحث روایی ندارد؛ به عنوان مثال، در جلد اول المیزان پس از تفسیر آیات ۲۸ و ۲۹، ۴۰ و ۴۴ و ۱۱۸ و ۱۱۹ سوره بقره بحث روایی ندارد.

ج ۲۰، ص ۱۶۳) و در نخستین موردی که روایات جری را آورده تصریح کرده که این گونه روایات زیاد است و بیشتر آن‌ها را نمی‌آورم چون از غرض این کتاب خارج است و تنها در مواردی که به غرض بحث تعلق داشته باشد می‌آورم. (نک: همانجا، ۴۲/۱)

«جری» و «بطن» را مخصوص این دسته از روایات ندانسته و بخشی از روایات دیگر را که در تأویل آیات به امامان یا دشمنان آنان نبوده است نیز در مواردی از قبیل «جری» و در مواردی از معانی باطنی آیات معرفی کرده است. برای مثال روایتی که «الصبر» در آیه «وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ...» (البقره، ۴۵) را به صیام (روزه) تفسیر کرده، از قبیل «جری» دانسته (نک: همان، ۱۵۳/۱) و در مورد روایتی که «معاد» در آیه «إِنَّ الْأَذَىٰ قَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادِّكَ إِلَىٰ مَعَادٍ» (القصص، ۸۵) را به «رجعت» معنا کرده، فرموده است: شاید این، از بطن باشد نه تفسیر. (نک: همانجا، ۹۵/۱۶)

در بررسی صحت و سقم روایات گاهی به صحت یا ضعف سند آن‌ها اشاره می‌کند، (نک: همانجا، ۳۷۸/۲، ۲۹۶/۹) ولی بیشتر به معنا و محتوای روایات و مطابقت داشتن یا نداشتن آن‌ها با ظاهر یا سیاق آیات توجه دارد. پس از نقل روایات، گاهی آن‌ها را مؤید بیان و تفسیر خود از آیات قرار می‌دهد (نک: همانجا، ج ۱، صص ۱۹۰، ۲۴۹، ج ۴، ص ۱۷۷، ج ۵، ص ۱۷، ج ۷، ص ۲۰۶، ج ۸، ص ۱۶۶، ج ۹، ص ۲۵۷، ج ۱۴، ص ۲۴۱، ج ۱۱۵، ص ۱۴۰، ج ۲۰، ص ۱۱۷، ۲۳۶) و گاهی می‌فرماید: «این روایات با آن‌چه در بیان سخن خدا ذکر و یا از آیات استفاده کردیم، مطابق است.» (نک: همانجا، ج ۱، ص ۴۰۹، ۲۰۵، ج ۳، ص ۱۸۳، ج ۷، ص ۱۵، ج ۹، ص ۳۰۰، ج ۱۱، ص ۶۶، ج ۱۲، ص ۳۸، ج ۱۳، ص ۲۱۲) و در موارد بسیاری نیز روایاتی را که آورده، با ظاهر یا سیاق آیات ناسازگار و غیرقابل قبول دانسته است. (نک: همانجا، ج ۲، ص ۴۳۸، ج ۱۱، صص ۱۶۷، ۲۰۵، ۳۴۹، ج ۱۳، صص ۱۱۸، ۱۲۵، ج ۱۴، صص ۱۰۶، ۲۰۵، ج ۱۵، ص ۲۹۲، ج ۱۶، ص ۱۴۳) وی خبر واحد صحیح‌السند را در غیر احکام حجت نمی‌داند، روایت غیر متواتر و روایتی را که قراین قطعی بر صدورش نباشد حتی اگر سندش هم صحیح باشد، با معیار موافقت و مخالفت با ظاهر و سیاق آیات و اصول کلی استخراج شده از قرآن می‌سنجد و روایتی را که مخالف ظاهر یا سیاق آیات تشخیص دهد، مردود می‌داند و تنها روایتی را که با مفاد آیات همسو، و مؤید و مؤکد آن باشد

می پذیرد؛<sup>۱</sup> از این رو، در بحث روایی تفسیر آیه ۱ - ۶ سوره مجادله روایتی را با سند صحیح در بیان سبب نزول آن آیات از تفسیر قمی نقل کرده و درباره اش فرموده است: «این روایت از نظر سند اشکالی ندارد، ولی با ظاهر آن چه در آیه است موافق نمی باشد.» (همانجا، ۱۸۱/۱۹، ۱۸۲)

در مورد روایاتی که در کتاب های تفسیری اهل تسنن و برخی کتاب های شیعه درباره هاروت و ماروت و نسبت گناه به آن دو فرشته الهی نقل شده است، پس از بیان این که سیوطی بیش از ۲۰ حدیث با این مضمون در درالمثنور آورده و جمعی [از دانشمندان اهل تسنن] به صحت بعضی از آن روایات تصریح کرده اند و عده ای از صحابه در آخر سند آن ها است، فرموده است: «این ها داستانی خرافی است که شدیدترین شرک و زشت ترین گناه، را به فرشتگان ارجمندی که قرآن بر پاکی وجودشان از شرک و گناه تصریح دارد، نسبت می دهد» و در پایان، این داستان خرافی را از خرافات شبیه خرافات یونان در مورد ستارگان دانسته است، زیرا با صفاتی که قرآن برای فرشتگان بیان کرده، سازگار نمی باشد. (همانجا، ۲۳۹/۱)

گاهی روایات را با نقل مطالبی از تورات وانجیل تأیید می کند (نک: همانجا، ۳۵۹-۳۵۷/۵) و گاهی با تطبیق محتوای روایت با آن چه در تورات آمده است، به ساختگی بودن آن حکم می نماید؛ برای مثال، روایتی را که می گوید شیطان با کمک مار و طاووس، حضرت آدم و حوا را اغوا کرد، معتبر ندانسته و فرموده است: «گویا این روایت از اخباری است که از تورات گرفته شده است.» و به عنوان شاهد، عین این قصه را از تورات نقل کرده است. (نک: همانجا، ۱۴۰/۱-۱۴۲)

روایات را از نظر طرح و قبول سه دسته می کند؛ دسته ای که لازم است پذیرفته شود و آن روایاتی است که صدور آن ها از پیامبر (ص) و امامان معصوم (ع) قطعی است؛ دسته ای که باید کنار گذاشته شود و آن روایاتی است که با کتاب و سنت قطعی مخالف باشند و

۱- در بحث روایی آیات ۱۷ - ۲۴ سوره توبه فرموده است: «فَالَّذِي يَهْمُ الْبَاحِثُ عَنِ الرِّوَايَاتِ غَيْرِ الْفَقِيهِ انْ يَبْحَثَ عَنِ مَوَاقِفِهَا الْكِتَابِ، فَاِنْ وَاقَفْتَهَا فَهِيَ الْمَلَائِكَةُ لِعَبْتِهَا وَلَوْ كَانَتْ مَعَ ذَلِكَ صَحِيحَةً السَّنَدِ فَاِنَّمَا هِيَ زَيْنَتٌ بِهَا وَانْ لَمْ تَوَافِقْ فَلَا قِيَمَةَ لَهَا فِي سَوْقِ الْاِعْتِبَارِ.» (همان، ج ۹ ص ۲۱۲).



دسته ای که نه باید آن را طرد کرد و نه پذیرفت و آن روایاتی است که نه دلیل عقلی بر امتناع آن‌ها وجود دارد و نه کتاب و سنت قطعی بر منع آن‌ها دلالت می‌کند و بر کسانی که این دسته از روایات را به دلیل صحیح نبودن سند رد کرده‌اند، اشکال کرده است که صحیح نبودن سند، رها کردن روایاتی را که نه با عقل مخالف است و نه با نقل صحیح، ایجاب نمی‌کند. (نک: همانجا، ۲۹۳/۱) در برخی موارد از روایات، قاعده و اصلی را برای تفسیر استنباط می‌کند. به عنوان نمونه در بحث روایی آیات ۱۰۸ - ۱۱۵ سوره بقره پس از ذکر دو روایت (یکی درباره این که اگر در روزی که هوا ابری است، شخصی نماز بخواند و پس از آشکار شدن خورشید بفهمد که به سوی قبله نبوده است، اگر خارج از وقت باشد قضای آن لازم نیست؛ زیرا خدا می‌فرماید: «فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ» (البقره، ۱۱۵)؛ به هر جا رو بگردانید آن جا روی خداست. و دیگری روایتی که می‌فرماید: «این آیه در خصوص نماز نافله نازل شده است.» فرموده است: «اگر روایات اهل بیت (علیهم السلام) را در موارد عام و خاص و مطلق و مقید قرآن به خوبی بررسی کنی، در بسیاری موارد درمی‌یابی که از عام، حکمی استفاده می‌کنی و از خاص، یعنی عام با مخصوص، حکمی دیگر؛ مثلاً از عام استحباب را و از خاص وجوب را استفاده می‌نمایی؛ در کراهت و حرمت نیز مطلب به همین صورت است، و این یکی از اصول کلیدی تفسیر در روایات نقل شده از آنان بوده و مدار بسیاری از روایات بر این اصل است، و از همین جا می‌توانی برای [فهم] معارف قرآن دو قاعده از روایات استخراج کنی: قاعده نخست این که هر جمله به تنهایی از حقیقت یا حکمی و با هر قید از قیودش از حقیقت یا حکمی دیگر حکایت می‌کند؛ برای مثال، در آیه «قُلِ اللَّهُ تَمَّ ذَرَهُمْ فِي حَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ» (الانعام، ۹۱) چهار معناست: ۱. «بگو: الله». ۲. «بگو: الله، سپس آنان را واگذار.» ۳. «بگو: الله، سپس آنان را در فرو رفتن شان به باطل واگذار.» ۴. «بگو: الله، سپس آنان را واگذار، تا در فرو رفتن به باطل بازی کنند.» و نظیر آن را در هر آیه ای که ممکن باشد، پیاده کن. قاعده دوم این است که دو قصه یا دو معنا زمانی که در جمله ای یا مانند آن مشترک باشند، به یک مرجع بازگشت می‌کنند و این دو [قاعده] دو سرّی است که در زیر آن اسراری است.» (همانجا، ۲۶۰/۱)

### نقد و بررسی مبانی روایی علّامه طباطبایی در المیزان

سنت را در حجیت قرین کتاب قرار دادن و بیانات پیامبر (صلی الله علیه و آله) و امامان معصوم (علیهم السلام) را در تفسیر همه آیات حجت دانستن و حجت ندانستن آرای صحابه و تابعین و سایر دانشمندان، پذیرفتن کمک بودن روایات در فهم معنای آیات، تصریح به نیازمند بودن به روایات و این که برخی مطالب را جز از راه روایات نمی توان به دست آورد، نادرست دانستن قبول مطلق روایات و طرد کلی آن، از نقاط قوت دیدگاه علّامه طباطبایی در مورد روایات تفسیری است که ایشان در مواردی از این تفسیر بر این دیدگاه ها استدلال کرده است؛ (نک: همانجا، ج ۵، صص ۲۱۴، ۳۳۶، ج ۱۲، ص ۲۶۱، ج ۱، صص ۲۴۰، ۲۹۳) همچنین توجه داشتن وی به روایات تفسیری و توضیح معنای آن ها و بررسی صحت و سقم و مطابقت داشتن یا نداشتن آن ها با مفاد آیات را می توان از نقاط قوت روش تفسیری وی به شمار آورد و در مجموع، بحث های روایی این تفسیر مطالب و نکات مفیدی را در توضیح معنای روایات و تمیز روایات صحیح از ناصحیح در بر دارد که در تفسیرها و کتاب های دیگر کم تر دیده می شود و از این رو کتاب ها و تفسیرهای دیگر بی نیاز کننده از بحث های روایی این تفسیر نیست، ولی در دیدگاه و روش تفسیری وی نسبت به روایات تأمل ها و کاستی هایی است که به آن اشاره می شود:

۱- ایشان خبر واحد را هر چند سندش صحیح باشد، در غیر احکام فرعی حجیت نمی داند و در کلمات وی دو دلیل بر این دیدگاه دیده می شود، نخست این که میزان عام عقلایی (سیره و بنای عقلا) چنین است و دیگر این که حجیت شرعی دایر مدار آثار شرعی است و در غیر احکام شرعی آثار شرعی وجود ندارد. حجیت خبر واحد حتی در احکام شرعی مورد اختلاف بزرگان علم اصول و فقه است؛ دیدگاه مشهور حجت بودن آن است و از برخی مانند سید مرتضی و ابن ادریس حجت نبودن آن حکایت شده است (آخوند خراسانی، ۲۳۷، ۲۳۸، خوبی، ۱۴۸/۲) در حجت بودن آن در تفسیر نیز دو دیدگاه وجود دارد برخی از کسانی که عمل به آن را در شریعت جائر دانسته اند (طوسی، عدّة الاصول، ۲۹۰) همانند علامه اعتبار آن را در تفسیر نپذیرفته اند (طوسی، التبیان، ۶/۱ و ۷) و برخی حجت بودن آن را مخصوص حکم شرعی و موضوع دارای اثر شرعی ندانسته (خوبی،

مصباح الاصول، ۱۸۱/۳) و بر حجت بودن آن در تفسیر استدلال کرده و در رفع اشکال از آن سخن گفته اند (خویی، البیان، ۳۹۸، فاضل، ۱۷۴-۱۷۳) بررسی تفصیلی مسئله در این مقاله نمی‌گنجد ولی اجمالاً به نظر می‌رسد دیدگاهی که خبر واحد را در غیر احکام شرعی و از جمله در تفسیر حجت می‌داند قوی‌تر است. دیدگاه علامه (ره) و دلیل‌های وی قابل مناقشه و اشکال می‌باشد زیرا یکی از دلیل‌های مهم حجیت خبر واحد، سیره عقلا در اعتماد به خبر ثقه است که شارع نیز آن را رد نکرده و امضا کرده است و این سیره به احکام شرعی اختصاص ندارد عقلا در غیر احکام شرعی نیز به خبر شخص ثقه اعتماد می‌کنند.

آیا اگر شخص ثقه به تاجری خبر دهد که فلان متاع گران شده آیا تاجر به آن اعتماد نمی‌کند و به آن ترتیب اثر نمی‌دهد؟! و یا اگر خبرگذار ثقه و مورد اعتمادی از اتفاق حادثه‌ای در یکی از نقاط جهان خبر دهد عقلا به آن اعتماد نمی‌کنند و خبر دادن از آن حادثه را به اتکای آن خبر روا نمی‌دانند؟! و یا اگر لغت‌شناس ثقه‌ای گزارش دهد که فلان کلمه در محاورات عرب در فلان معنا به کار می‌رود به گفته وی اعتماد نمی‌کنند؟ پس این که علامه فرموده است میزان عام عقلایی بر حجت نبودن خبر واحد در غیر احکام فرعی است اگر منظور وی سیره و بنای عقلا باشد که ظاهراً همین است و معنایی جز آن به نظر نمی‌رسد نا درستی آن با توجه به آن چه بیان شد آشکار است. در مورد دلیل دیگر علامه که فرموده است حجیت شرعی دائرمدار آثار شرعی است و آثار شرعی در غیر احکام شرعی وجود ندارد گفته می‌شود آن چه برای حجیت لازم است این است که لغو و بی‌اثر نباشد اما این که آن اثر حتماً اثر شرعی موجود در حکم شرعی باشد وجهی ندارد و حجیت خبر در غیر احکام شرعی می‌تواند دارای اثر باشد و آن اثر صحت استناد و خروج از سخن بدون علم و افترا به خدا یا رسول خدا باشد همان گونه که به استناد خبر واحد معتبر می‌توان حکمی را استنباط کرد و به خدای متعال نسبت داد. در تفسیر آیات نیز می‌توان به استناد خبر واحد معنایی را برای آیات بیان کرد و آن را به خدای متعال نسبت داد هرچند آن معنا حکم شرعی نباشد، مثلاً خبری درباره پیامبران یا امام پیشین باشد. بنابراین هر چند از طریق روایت واحد معتبر، علم و اعتقاد جزمی به مراد واقعی آیات کریمه حاصل نمی‌شود، ولی به دلیل سیره عقلایی مورد امضای شارع در مطلق آیات، چه آیات احکام و

چه غیر آن، به استناد خبر واحد معتبر می توان از مراد واقعی آیات خبر داد و بر آن چه از آیات به قرینه خبر واحد معتبر فهمیده می شود، آثار واقع را مترتب کرد. در چنین فرضی، اگر با واقع مطابق نباشد، کسی که از آن به عنوان مراد آیات خبر داده و آثار مراد واقعی را بر آن مترتب نموده، به دلیل حجیت روایات معذور است و اگر کسی آثار واقع را بر مدلول خبر مترتب نسازد، در صورت مطابقت با واقع شایسته ملامت است. با این بیان روشن می شود که نه تنها میزان عام عقلایی (سیره و بنای عقلا) بر حجت نبودن خبر واحد معتبر در غیر احکام فرعی نیست بلکه روش عقلا اعتماد به خبر واحد معتبر در مطلق امور چه احکام و چه غیر آن است، و همچنین روشن شد که حجت بودن خبر واحد بدین معناست که مدلول خبر، واقع تلقی شده و آثار واقع بر آن مترتب شود و این معنا مختص احکام شرعی نیست، و در غیر احکام شرعی نیز جریان دارد. (برای توضیح بیشتر نک: خوبی، البیان، ۳۹۸، ۳۹۹، فاضل، ۱۷۴-۱۷۶، بابایی، ۲۲۴-۲۲۶)

۲- در بررسی صحت و سقم روایات، عمده ملاک ایشان مطابقت داشتن یا نداشتن با نص، ظاهر و سیاق آیات کریمه است. اگر روایتی را مطابق نص یا ظاهر و یا سیاق آیه ای تشخیص دهد، آن را معتبر و قابل اعتماد می داند، هرچند سند صحیحی نداشته باشد و اگر روایتی را مخالف نص یا ظاهر یا سیاق آیه ای تشخیص دهد آن را مردود می داند، هرچند سند صحیحی داشته باشد. (نک: طباطبایی، ۲۱۲/۹؛ ۱۸۱/۱۹، ۱۸۲).

تردید نیست که مخالفت با نص کتاب، دلیل نادرستی روایت است و مخالفت با ظاهر کتاب، به صورتی که قابل جمع عرفی نباشد نیز می تواند شاهد بطلان و ساختگی بوده روایت باشد. اما اگر مخالفت روایت با کتاب به گونه ای باشد که در نظر عرف قابل جمع باشند - مانند این که آیه عام و روایت خاص، یا آیه مطلق و روایت مقید و یا آیه ظاهر و روایت درمعنایی ظاهرتر باشد به گونه ای که بتوان روایت را قرینه صارف از ظهور آیه قرار داد - چنین مخالفتی دلیل نادرستی روایت نمی باشد. همچنین اگر مطابقت نداشتن روایت با آیه به این صورت باشد که روایت مطلبی را بیان کند که از ظاهر آیه فهمیده نشود، نمی توان آن را دلیل نادرستی و مجعول بودن روایت قرار داد، زیرا ممکن است روایت مطلب حقی را بیان کند که آیه در آن ظهور نداشته باشد. از آن ساکت باشد و یا دلالت باطنی بر آن داشته

باشد و روایت از بطون آیه به شمار آید. برای مثال، روایتی را عیاشی، کلینی، و صدوق از ابوالربیع شامی نقل کرده اند که از امام صادق (ع) معنای آیه «وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٌ فِي ظِلْمَتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ» (الانعام، ۵۹) را پرسیدیم، فرمود: «ورقه، سَقَطُ است [بجای آن است که قبل از تمام شدن خلقت از شکم مادر می افتد] و «حبه» فرزند است و «تاریکی‌های زمین» رحم هاست و «رَطْبُ» فرزندی است که زنده می ماند و «یابس» بچه ای است که سقط می شود و همه این ها در کتابی آشکار است.» مؤلف پس از نقل این روایت فرموده است: با ظاهر آیه مطابقت ندارد؛ (طباطبایی، ۱۴۸/۷) ولی این گونه مطابقت نداشتن دلیل نادرستی روایت نیست؛ زیرا هر چند عرف با آیه این معنا را نمی فهمد؛ ولی این معنا با ظاهر آیه منافات ندارد ممکن است معنای یاد شده از معانی باطنی آیه و از باب توسعه در معنای آیه باشد؛ پس اگر سند روایت صحیح باشد، می توان با استناد به آن، معنای یاد شده را نیز معنا و مراد آیه دانست.

همچنین مخالفت با سیاق را نیز نمی توان دلیل ساختگی بودن روایت به شکل مطلق قرار داد، زیرا ممکن است از آیه ای به قرینه سیاق معنایی اراده شده و آن، معنای ظاهر آیه باشد؛ زیرا بر آن دلالت آشکار دارد و از آن، با صرف نظر از سیاق، معنای دیگری مراد بوده و آن، معنای باطن آیه باشد، زیرا از آن جا که طبق اصول عقلایی محاوره نمی توان به مراد بودن چنین معنایی پی برد آن معنای ظاهر آیه نمی باشد ولی منافات ندارد که معنای باطن آیه بوده و راه آگاه شدن از آن منحصر به بیان پیامبر (ص) یا اوصیای گران قدر آن حضرت باشد. مؤلف نیز خود با استفاده از بعضی روایات پذیرفته است که در برخی آیات امکان دارد یک جمله به تنهایی بر معنایی و با هر قیدی از قیودش بر معنای دیگری دلالت کند. (همانجا، ۲۶۰/۱) در جهت مطابقت نیز اگر روایت عین همان مطلبی را که آیه در آن ظهور دارد، بیان کند، آن مطلب حق و قابل اعتماد است، ولی در این صورت به روایت نیازی نیست و خود آیه برای فهم آن مطلب کافی است، و اگر روایت مطلبی را افزون بر آن چه آیه بر آن دلالت آشکار دارد، بیان کند، آن مطلب را در صورتی می توان پذیرفت که روایت سند صحیحی داشته باشد و اگر سند صحیحی نداشته باشد، نمی توان به استناد این که روایت در بخشی از معنایش با ظاهر آیه مطابقت دارد، آن مطلب اضافی را نیز پذیرفت؛

زیرا مطابقت با آیه در بخشی از معنا دلیل صدور روایت نیست. ممکن است کسی روایت را به گونه ای که معنای آن از معنای آیه فراتر باشد، جعل کرده باشد؛ بنابراین، اگر منظور از مطابقت روایت با آیه عینیت و مطابقت صد در صد باشد، آیه بی نیاز کننده از روایت است و روایت اثری ندارد و اگر منظور، همسو بودن روایت با آیه و اعم از مطابقت در بخشی از معنا باشد، در این صورت اعتماد به معنای مخصوص روایت، در گرو صحت سند یا اطمینان به صدور آن است. با این بیان روشن شد که با ملاک مطابقت و مخالفت با آیات نمی توان صحت و سقم همه روایات را تعیین کرد؛ آن چه که با این ملاک می توان به آن دست یافت، ساختگی و مجعول بودن روایاتی است که با نصوص و ظواهر آیات مخالفت صددرصد و تنافی عرفی داشته باشند؛ زیرا چنین روایاتی بی تردید از پیامبر(ص) و امام معصوم(ع) صادر نشده است؛ اما صحت و سقم روایات دیگر را با این ملاک نمی توان تعیین کرد و ناگزیر باید از راهی دیگر، مانند بررسی سند و فحص از قراین دال بر صدور به آن، دست یافت.

۳- ایشان فهم معنای آیات و تفسیر آن ها را به هیچ روی متوقف بر روایات نمی داند و معتقد است که معانی و معارف آیات را با تدبّر در خود آیات و کمک گرفتن از آیات دیگر می توان به دست آورد، (طباطبایی، ۶/۱، ۸، ۹، ۷۷/۳، ۸۵) ولی همان گونه که در روش شناسی تفسیر قرآن از سه طریق (اصول عقلایی محاوره، دلیل قرآنی و دلیل روایی) اثبات شده است، روایاتی که از طریق موثق از پیامبر اکرم(ص) و اوصیای گران قدر آن حضرت(ع) در تبیین آیات کریمه رسیده است، از قراین مفصل آیات می باشد و طبق قاعده لزوم توجه به قراین، در تفسیر آیات باید به آن روایات نیز مراجعه شود و آن چه از ظاهر آیات، قبل از فحص و استقصای قراین مفصل آیات در روایات، فهمیده می شود، مراد استعمالی آیات است و نمی توان آن را مراد جدی آیات و مراد واقعی خدای متعال دانست؛ زیرا ممکن است در روایات مخصوص، مبین، قید یا قرینه ای برای آیات باشد که با توجه به آن، ظهور و معنای آیات تغییر کند. (برای توضیح بیشتر نک: بابایی، ۱۹۶-۲۱۳)

۴- قاعده و اصلی را که وی از برخی روایات برای تفسیر استنباط و به کار گرفتن آن را در هر آیه ای که ممکن باشد، توصیه کرده است، مستندی جز روایات ندارد و در صورتی

می‌توان آن قاعده را صحیح دانست و در تفسیر طبق آن عمل کرد که سند روایات مستند آن صحیح باشد و یا از طریق قرائن یقینی صدور آن‌ها از پیامبر یا یکی از امامان معصوم احراز گردد و دلالتشان بر قاعده و اصل یاد شده توضیح داده شود و حال آن‌که علامه چنین نکرده است تنها با ذکر دو روایت بدون سند و با اشاره به برخی روایات بدون اثبات صحت سند آن‌ها یا احراز صدور آن‌ها از معصومان و بدون توضیح دلالت آن‌ها بر قاعده و اصل یاد شده وجود چنین قاعده و اصلی را مسلم و مفروض دانسته و آن را یکی از کلیدهای تفسیر معرفی کرده است آری اگر قاعده و اصل یاد شده با اصول عقلایی محاوره مطابق می‌بود به صحت روایتی که قاعده از آن استنباط شده است، نیازی نبود؛ زیرا مطابقت با اصول عقلایی محاوره با توجه به رد نشدن آن از سوی خدا و پیامبر(ص)، برای اثبات صحت قاعده و رضایت خدا و پیامبر(ص) از به کار گرفتن آن کافی بود و روایت نیز آن را تأیید می‌کرد، ولی در صورتی که قاعده استنباط شده با اصول عقلایی محاوره و روش عقلا در فهم متون مخالف بوده و ویژه فهم معارف قرآن باشد، برای عمل کردن به آن لازم است که روایت مستند آن از جهت صحت سند و آشکار بودن دلالت آن بر قاعده و مانع و معارض نداشتن بررسی شود و در صورتی که صحت آن قاعده اثبات و رضایت شارع مقدس از به کارگیری آن در فهم و تفسیر معارف قرآن احراز شود، می‌توان براساس آن آیات را تفسیر کرد. نخستین قاعده‌ای که ایشان در بحث روایی آیه ۱۱۵ سوره بقره برای فهم معارف قرآن بیان کرده و از اصول کلیدی تفسیر دانسته، این است که از یک جمله قرآن می‌توان بدون توجه به قیود آن، معنایی و با هر قیدی از قیودش معنایی دیگر را به دست آورد؛ یعنی با قید اول معنای دوم و با قید دوم معنای سوم و با قید سوم معنای چهارم را استفاده کرد. روشن است که عقلا در فهم متون، چنین روشی ندارند؛ آنان به یک جمله با همه قیده‌های آن نظر می‌کنند و معنایی را که از آن با ملاحظه همه قیده‌ها فهمیده می‌شود، مراد گویند؛ پس اگر قاعده یاد شده برای تفسیر قرآن صحیح باشد، ویژه فهم قرآن است و با اصول عقلایی محاوره مطابقت ندارد و برای اثبات صحت آن و احراز رضایت شارع از به کارگیری آن، دلیل متقنی لازم می‌باشد که در بیان مؤلف نیامده است و حتی طبق مبنای مؤلف که خبر واحد را در غیر احکام فرعی حجت نمی‌داند، برای اثبات

درستی چنین قاعده ای به یک یا چند روایت، حتی اگر سندشان هم صحیح باشد، نمی توان اکتفا کرد. روایت متواتر یا روایتی که قراین قطعی بر صدور آن موجود باشد، لازم است، آن هم در صورتی که دلالت آن بر قاعده یاد شده آشکار بوده و مانع و معارضی نداشته باشد.

۵- در برخی موارد، در نقل روایت و بیان معنا و برداشت مطالب از آن، عنایت لازم به عمل نیامده است؛ برای مثال، در بحث روایی آیه ۴۵ و ۴۶ سوره بقره روایتی را با عبارت زیر آورده است:

«وفی تفسیر العیاشی عن ابی الحسن (ع) فی الآیة قال: الصبر الصوم، اذا نزلت بالرجل الشدة او النازلة فلیصم؛ ان الله یقول: واستعینوا بالصبر و الصلوة و أنّها لکبیرة الاّ علی الخاشعین»،  
والخاشع الذلیل فی صلوته المقبل علیها؛ یعنی رسول الله (ص) و امیر المؤمنین (ع).

و در بیان معنای آن فرموده است: «[امام] (ع) استحباب روزه و نماز را نزد پیش آمدن مصیبت ها و سختی ها و همچنین توسل به پیامبر (ص) و ولی را در آنها از آیه استفاده کرده است و آن تأویل صوم و صلوة به رسول خدا (ص) و امیر مؤمنان (ع) است.» (طباطبایی، ۱/۱۵۳)

ولی هم کیفیت نقل این روایت ناقص است و هم در معنا و مطلبی که از روایت برداشت شده، جای تأمل است؛ اما نقصان نقل این است که در تفسیر عیاشی که با مقدمه علامه چاپ شده و در دسترس است، عبارت روایت با آن چه وی آورده است، تفاوت دارد و جمله «الخاشع الذلیل... تا آخر» در روایت نیست.<sup>۱</sup> البته در برخی چاپ های تفسیر برهان، روایت با همین جمله ذیل از تفسیر عیاشی نقل شده است<sup>۲</sup> که در آن دو احتمال است: ۱- این

۱- عبارت روایت در تفسیر عیاشی چنین است: «عن سلیمان الفراء عن ابی الحسن (ع) فی قول الله: «واستعینوا بالصبر و الصلوة» قال: الصبر، الصوم؛ اذا نزلت بالرجل الشدة او النازلة فلیصم قال: الله یقول: «استعینوا بالصبر و الصلوة» الصبر الصوم.» (عیاشی، ۱/۴۳).

۲- در تفسیر برهان چاپ بیروت، دارالهادی سال ۱۴۱۲ هـ. ق روایت چنین نقل شده است: «عن سلیمان الفراء عن ابی الحسن (ع) فی قول الله «واستعینوا بالصبر و الصلوة» قال: الصبر الصوم؛ اذا نزلت بالرجل الشدة او النازلة فلیصم (فان الله عزّ وجلّ خ ل) یقول: «واستعینوا بالصبر و الصلوة و أنّها لکبیرة الاّ علی الخاشعین» و الخاشع الذلیل فی صلوته المقبل علیها؛ یعنی رسول الله (ص) و امیر المؤمنین (ع).» (بحرانی ۱۴۱۲، ۱/۹۴، حدیث ۶) ولی در



جمله از روایت نباشد، بلکه توضیحی از مؤلف تفسیر برهان برای کلمه «الخاشعین» باشد. ۲- در نسخه ای از تفسیر عیاشی که مؤلف تفسیر برهان از آن نقل کرده، این جمله نیز در روایت بوده است. احتمال دارد علامه روایت را در تفسیر برهان دیده و از آن نقل نموده و به تفسیر عیاشی مراجعه نکرده باشد که در این صورت مناسب بود اولاً: آن را با تعبیر «عن تفسیر العیاشی» بیاورد که معلوم باشد آن را از خود تفسیر عیاشی نقل نکرده و به نقل دیگران اعتماد کرده است و ثانیاً: به احتمال این که این جمله از مؤلف تفسیر برهان باشد، توجه می‌داد و آن را به صورت جزء حتمی روایت بیان نمی‌کرد. اما تأمل در بیان معنا این است که این روایت حتی در فرضی که جمله «والخاشع الدلیل...» جزء روایت باشد نیز دلالت ندارد که امام ابوالحسن (ع) استحباب توسل به پیامبر (ص) و امام (ع) را از آیه استفاده کرده باشد؛ زیرا در صدر روایت هیچ سخنی از پیامبر (ص) و امام (ع) و توسل به آن دو نیست و در جمله آخر روایت نیز خاشع در نماز، به رسول خدا (ص) و امیرمؤمنان (ع) تأویل و تفسیر شده است و این دلالتی بر استحباب توسل به آن دو بزرگوار ندارد. معنای ایشان در صورتی صحیح است که در روایت، صوم و صلوة به رسول خدا (ص) و امیرمؤمنان (ع) تأویل شده و طبق آن استعانت از آن دو نیز مشمول فرمان آیه باشد، ولی چنین تأویلی در روایت بیان نشده است. همچنین در معنا کردن روایات گاهی دیده می‌شود که آن‌ها را بدون ذکر هیچ مخصصی تخصیص زده است و با این که خطاب روایات متوجه عموم انسان‌ها بوده، آن‌ها را به گروهی از انسان‌ها اختصاص داده است؛ برای مثال، در بحث روایی آیات ۳۳ - ۶۲ سوره نجم پس از نقل برخی روایات که از تفکر در خدا نهی کرده، فرموده است: درباره نهی از تفکر در خدای سبحان روایات فراوان دیگری در جوامع روایی شیعه و سنی وجود دارد و این نهی ارشادی است و متوجه کسانی

---

➔ در جاب اخیر تفسیر برهان که با تحقیق و تعلیقه جمعی از دانشمندان به وسیله مؤسسه اعلمی منتشر شده است، در روایتی که از عیاشی نقل شده، این جمله وجود ندارد بلکه در روایت بعدی که از مناقب ابن شهر آشوب نقل شده است، این جمله به تنهایی به صورت یک روایت مستقل از ابن عباس در تفسیر این آیه آورده شده است (نک: بحرانی ۱۴۱۹، ۱/۲۱۰-۲۱۱ حدیث‌های ۶-۷).

است که توان و استعداد ورود به مسائل عقلی عمیق را ندارند و در نتیجه، آنان با ورود به این مسائل خود را در معرض هلاکت همیشگی قرار می دهند. (طباطبایی ۵۳/۱۹) در مورد این بیان جای این پرسش هست که وجه اختصاص دادن نهی به چنین اشخاص چیست؟ روایات ظهور دارند که نهی متوجه عموم انسان هاست و برای دست برداشتن از این ظهور قرینه صارف از ظهور لازم است و چنین قرینه ای را ذکر نکرده است.

### نتایج مقاله

از آن چه در این مقاله بیان شد نتیجه می گیریم علامه طباطبایی (ره) با این که روش صحیح تفسیر را تفسیر قرآن به قرآن می داند، به روایات تفسیری نیز توجه می کند و معتقد است برخی از مطالب مانند تفصیل احکام و بیان قصه های قرآن و جزئیات معاد را جز از طریق روایات نمی توان به دست آورد و بیانات تفسیری پیامبر و اهل بیت آن حضرت حتی در موارد نصوص و ظواهر قرآن کریم حجت است. در تفسیر آیات نیز هرچند طبق مکتب تفسیری اش بسیار اندک به روایت استناد می کند ولی غالباً معنایی را که با استمداد از آیات دیگر بیان می کند با روایات مربوط به آیات مطابقت دارد، بحث های روایی وی نیز نکات مفید و ارزنده ای را در بر دارد ولی در برخی از دیدگاه های وی جای تأمل و مناقشه وجود دارد از جمله این که:

- ۱- خبر واحد صحیح را جز در احکام فرعی حجت نمی داند.
- ۲- در بررسی صحت و سقم روایات عمده ملاک را مطابقت داشتن یا نداشتن با نص، ظاهر و سیاق آیات می داند.
- ۳ - تفسیر را جز در موارد یادشده بی نیاز از روایات می داند و نیز در برخی استفاده های وی از روایات مانند: «قاعده ای که از برخی روایات استفاده کرده که بر اساس آن می توان از یک جمله قرآن بدون توجه به قیود آن معنایی و با هر قیدی از قیودش معنای دیگری را بدست آورد» تأمل به قوت خود باقی است.

### کتابشناسی

- ۱- قرآن کریم.

- ۲- آلوسی، محمود، روح المعانی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۵ق.
- ۳- آخوند خراسانی، محمد کاظم، کفایة الاصول، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۲ق.
- ۴- ابن کثیر، اسماعیل، تفسیر القرآن العظیم، بیروت، دارالمعرفة، ۱۴۱۵ق.
- ۵- بابایی، علی اکبر و دیگران، روش شناسی تفسیر قرآن، قم، پژوهشکده حوزه و دانشگاه، و تهران، سمت، ۱۳۷۹ش.
- ۶- بحرانی، سیدهاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، بیروت، دارالهادی، ۱۴۱۲ق.
- ۷- همو، البرهان فی تفسیر القرآن، بیروت، مؤسسه الاعلمی، ۱۴۱۹ق.
- ۸- بحرانی، یوسف، الدرر النجفیة، قم، مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، [بی تا].
- ۹- حرّ عاملی، محمدبن حسن، الفوائد الطوسیه، قم، المطبعة العلمیه، ۱۴۰۳ق.
- ۱۰- خویی، سید ابوالقاسم، البیان، بیروت، دار الزهراء، ۱۴۰۸ق.
- ۱۱- همو، مصباح الاصول، قم، مکتبه الداوری، ۱۴۰۹ق.
- ۱۲- راغب اصفهانی، حسین، مقدمه جامع التفاسیر، کویت، دارالدعوة، ۱۴۰۵ق.
- ۱۳- صادقی، محمد، گفتگو با استاد دکتر محمد صادقی، پژوهشهای قرآنی، ش ۹ (تابستان ۱۳۷۶) صص ۲۸۴-۳۰۶.
- ۱۴- طباطبایی، سیدمحمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، جماعه المدرسین فی الحوره العلمیه، بی تا.
- ۱۵- طوسی، محمدبن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
- ۱۶- همو، عدّه الاصول، بی جا، مؤسسه آل البيت، ۱۴۰۳ق.
- ۱۷- فاضل، محمد مؤحدی، مدخل التفسیر، تهران، مطبعة الحیدری، ۱۳۹۶ق.
- ۱۸- عیاشی، محمدبن مسعود، تفسیر العیاشی یا التفسیر، تهران، مکتبه علمیه الاسلامیه، [بی تا].



شروېشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی